اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

«قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلاّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ لاتَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاق نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیّاهُمْ»[[1]](#footnote-1)

آیه ۱۵۱ از سوره مبارکه انعام که در گذشته عرض شد. ده دستور از دستورات کلّی و ده عنوان از عناوین محرّم در آیه شریفه ذکرشده است. به این صورت که خطاب به رسول اکرم بگو: بیایید من تلاوت کنم، آنچه را که پروردگار شما، تحریم کرده بر شما، اول اینکه «أَلاّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً» مشرک نباشید. ذیل این مطلب توضیح داده شد، اقسام توحید و اقسام شرک.

«وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً» دستور دوم، ارتباط اولاد با والدین بر اساس احسان؛ این هم باز توضیحش داده شد.

این قسمت سوم «وَ لاتَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاق» شما وظیفه دارید، فرزندان خود را نکشید؛ فرزندکُش نباشید، به خاطر «إِمْلاق». « إِمْلاق» یعنی فقر و تنگدستی. به احتمال فقر، نگرانی از تنگدستی شما را وادار نکند به قتل اولاد، رازقشان ما هستیم. «نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیّاهُمْ» نه تنها آنها را رازقیم، بلکه شما را هم رازق ما هستیم. نه تنها شما مالک رزق آنها نیستید، بلکه مالک رزق خودتان هم نیستید؛ رازق شما و رازق آنها، ما هستیم. نکته‌ای که عرض میکنم این است که این در لسان مفسرین هم آمده که چرا در قرآن کریم نسبت به والدین سفارش زیاد شده است که اولاد موظّفند احسان به والدین کنند و این مکرر در قرآن آمده است؛ اما یک آیه هم نداریم در قرآن که نسبت به احسان به اولاد، سفارش شده باشد که والدین را هم سفارش کنند که احسانِ به اولاد داشته باشید. از آن طرف مکرّر است که اولاد، موظفند نسبت به والدین محسن باشند؛ اما احسانِ به اولاد، صریحاً در قرآن نیامده است. چرا چنین است؟

خب جواب هایی داده‌اند. یک جوابی مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی رضوان الله علیه که از اعاظم حکما امامیه‌اند، ایشان می‌فرمایند: سرّش شاید این باشد که محبت والدین نسبت به اولاد، طبیعی است؛ خودجوش است و لذا نیازی به سفارش مؤکّد ندارد. خود به خود، والدین نسبت به اولاد محسن‌اند، محبّت دارند و گاهی محبتشان جوری می‌شود که خودشان را به مهالک می‌افکنند. برای اینکه حفظ کنند اولاد را، خودشان را به مهلکه می‌افکنند، به مخاطر می‌افکنند. گاهی، خود را جهنمی هم می‌کنند به خاطر اولاد. که قرآن اولاد را در ردیف اموال، فتنه تعبیرکرده است. « نَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»[[2]](#footnote-2) لغزشگاه است؛ آزمایشگاه لغزنده‌ای است هم مال، هم اولاد. همانگونه‌ای که مال محبوبِ شماست، بر اثر همین محبوبیت شما را به خطر می‌افکند، لغزش پیش می‌آورد؛ همانگونه اولادهم محبوبِ شماست؛ بر اثر این محبوبیت ممکن است شما را به خطرات بیافکند. برای جلب رضای اولاد، چه بسا رضای خالق را زیر پا بگذارید؛ در نتیجه به آتشِ‌خشم و غضبِ خدا بسوزید و لذا یک جا هم دشمن معرفی کرده است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ»[[3]](#footnote-3) مردم، همسران شما و فرزندان شما، بعضی از آنها، دشمن شما هستند، خود را به‌پایید. دشمنی ایشان در اثر همین است، چون محبوبیت دارند. زنِ شما پیش شما، محبوب است، فرزندِ شما، محبوب است. همین محبوبیت چه بسا باعث می‌شود که خدا را فراموش کنید و فرمان خدا را زیر پا بگذارید و عاقبت سر از جهنم درآورید. پس محبت والدین نسبت به اولاد طبیعی است و آنها را به خطرات می‌افکند. احتیاجی به سفارش ندارد، سفارش نشده؛ خودشان را بر اثر محبت به اولاد به جهنم می‌افکنند. حالا اگر سفارش می‌شد، چه میشد؟! اما محبت اولاد نسبت به والدین، طبیعی نیست تا حدی، ارادی است. اگر بخواهد محبّت می کند، نخواهد، نمی‌کند. چه بسا مشاغلی، مسائلی برایش پیش بیاید که اصلاً والدین فراموششان بشود، متروک بشوند؛ اینجا نیاز به سفارش دارد و لذا خداوندِ حکیم اولاد را سفارش می‌کند، نسبت به والدین محسن باشید. مکرر هم سفارش می‌کند در ردیف عبادت خودش قرار می‌‌دهد. اما نسبت به والدین، چون طبیعی است؛ نیازی به سفارش ندارد.

خب این نکته‌ای است که گفته شده، ولی در عین حال اگر در قرآن نیست، ولی در روایات که مراجعه می‌کنید که مبیّن مقاصد‌ِقرآنند، آن جا می بینیم که خیلی دستورات هست که والدین را هم موظّف به وظایفی می‌کنند. اساساً زندگی اجتماعی سالم و صالح نیاز دارد به رعایت حقوقِ متقابل، یعنی باید افراد یک اجتماع با رشته هایی به هم مرتبط باشند؛ آن رشته ها همان حقوق اجتماعی است، یعنی هر فردی حقّی از دیگران برخودش بداند که رعایت کند. حقوق متقابل و اولین پایه زندگی اجتماعی هم ازدواج است اولین پایه‌ای که تشکیل می‌دهد زندگی اجتماعی را، ازدواج است که مردی و زنی به وسیله نیروی قوی غریزه جنسی که خالق حکیم در وجودشان قرار داده است به سوی هم کشیده می‌شوند. بعد فرزندانی به وجود می‌آورند. از این راه، اجتماع کوچک خانواده تشکیل می‌شود. از تجمع خانواده‌ها، قبیله‌ها به وجود می‌آید. از تجمع قبیله‌ها، ملت‌ها تولید می‌شود. از تجمع ملت‌ها، جامعه‌های وسیع با تشکیلات وسیع به وجود می‌آید. بنابراین، اوّلین مرحله حقوقِ اجتماعی، حقوق زنان و شوهران است. این اوّل حقّ اجتماعی است که زن و شوهربه هم پیدا می‌کنند در خانواده.

مرحله دوم حقوق والدین و اولاد است که از هر دو طرف باید رعایت بشود. شاید بسیاری از پدران و مادران به فکرشان نرسیده باشد که آنها هم در مقابل اولاد مسئول هستند. چه بسا نفهمیده باشند به فکر نرسیده باشد، خیال می‌کنند که فقط اولاد مسئول است در مقابل والدین، فقط اولاد موظّف است، مکلّف است که احسانِ به والدین کند. باورشان نمی شود که آن ها هم موظّفند، آنها هم مکلّفند، همانگونه که اگر اولاد حقّ والدین را ضایع کند، عاق است و عاق والدین بودن آثار شوم دارد، در دنیا و آخرت. همانگونه، والدین هم اگر حقوق اولاد را رعایت نکنند، آنها هم عاق‌اند. اینجور نیست که عاق بودن و عقوق، منحصر به اولاد باشد؛ نه والدین هم عاق می‌شوند. خود این تعبیر در لسان رسول اکرم آمده است که می‌فرماید به نقل از مرحوم کلینی رضوان الله تعالی علیه در جلد ششم از فروع کافی آن جا نقل می‌کند که رسول خدا فرموده است «یَلزَمُ الوالِدین مِنَ العقوقِ لِوَلَدِهما ما یلزمُ الوَلَدَ لَهُما مِن عُقُوقِهما»[[4]](#footnote-4) یعنی همان‌گونه‌ای که اولاد بر اساس تضییع حقّ والدین عاق می‌شوند و آثار شوم عاق والدین، گریبان گیرشان می‌شود، همانگونه والدین هم اگر ادا نکنند حق اولاد را، آن ها هم عاق میشوند؛ همان آثار شوم و وخیم دامنگیر آنها هم می شود. بلکه می شود گفت: که حق اولاد تقدمِ زمانی هم دارد بر حق والدین، یعنی فرزند چه وقت مکلف می‌شود که حق والدین را رعایت کند؟ وقتی به سن بلوغ برسد، رشد و تمیز دیگر، وگرنه بچه ۵ ساله و شش ساله که تکلیفی ندارد تا بگویم که احسان به والدین داشته باشد. فرزند وقتی به سن رشد و تمیز رسید، مکلف می شود به حق والدین. اما والدین اینجور نیست، آنها قبل از اینکه اولاد به دنیا بیاید موظفند؛ حق اولاد در گردن والدین آمده، قبل از آنکه خودش به دنیا بیاید. از همان وقتی که در رحم مادر نطفه‌اش منعقد می‌شود، بلکه جلوتر در صلب پدر، هنوز زن نگرفته مرد، در صلب خود نطفه دارد. آن نطفه، آینده فرزندی خواهد شد، این الآن مراقب خودش باشد و رعایت کند شرایط صحت جسمی و روحی را تا این نطفه‌ای که در صلبش الآن هست که بعداً فرزندی خواهد شد، اثر می‌گیرد از همین حالا. شرایط جسمی، صحت جسمی و روحی اثر در آن می‌گذارد تا وقتی به رحم مادر منتقل شد، تکلیف سنگین‌تر می‌شود در این موقع هم پدر موظف است رعایت کند، برای مادر موجبات رفاه فراهم کند، خوراک، پوشاک، مسکن و اخلاق. با آن مادر جوری رفتار نکند که او را خشمگین کند، عصبانی کند، خود این عصبانیت در آن بچه ی در رحم مادر اثر می گذارد، محزون شدن او، غمگین شدن او. دانشمندان گفته‌اند: مادر در حال حاملگی، آن غذا که می خورد، آن آب که می‌آشامد، آن هوا که از آن استنشاق می کند، مکانی که در آن زندگی می‌کند، افرادی که با آنها معاشرت دارد، تمام اینها در تَکوّن روحیه جنین در رحم مادر، موثر است و سرّ آن معلوم است؛ چون جنین در رحم مادر گوشت و پوست و استخوان و سلول ها و اعصاب و شیارهای مغزیش همه از خون مادر تغذی میکند؛ خون مادر از همان غذایی که می‌خورد، آبی که می‌آشامد، درست می‌شود. بنابراین تمام آنچه او می‌خورد و می‌آشامد و فکر می‌کند و اخلاقیاتی دارد، افکاری دارد، همه ی اینها در این جنین موثر هست. شاید این روایت به همین معنا ناظر باشد «لسّعیدُ سعیدٌ فی بطن أُمّه ِوالشّقیّ شقیّ فی بطن أُمِّهِ»[[5]](#footnote-5) آن انسانی که در دنیا راه سعادت و خوشبختی پیش گرفته است با اخلاق فاضله و ملکات نفسانیه رو به خدا و عفت و تقوا می رود، موجبات این سعادت در رحم مادر پی ریزی شده، آنجا اول پی‌ریزی شده تا الان به دنیا آمده و راه سعادت می‌رود. آن انسانی هم که راه شقاوت و بدبختی پیش گرفته با اخلاق زشت و رذائل نفسانی رو به شیطان و بی‌تقوایی و بی‌عفتی میرود باز موجبات این شقاوت در رحم مادر، پی‌ریزی شده است. «لسّعیدُ سعیدٌ فی بطن أُمّه ِوالشّقیّ شقیّ فی بطن أُمِّهِ» و شاید به این معنا هم ناظر باشد این حدیث که وقتی که ملک مصور، فرشته صورتگر از جانب خدا مأمور می‌شود در رحم مادر، صورت انسانی به این جنین بدهد، عرض می‌کند خدایا، سعیدش خلق کنم یا شقیش؟ جواب می رسد: به پیشانی مادرش نگاه کن. در عالم معنا، لوحی به ناصیه[[6]](#footnote-6) مادر، نصب است، افکار او، عقاید او، اخلاق او همه آنها، نشان می دهد که چه جور این بچه خواهد شد، از لوح مادر بنویس، از پیشانی مادر نگاه کن. خُب این حدیث هم نشان می‌دهد که تا چه مقدار، سرنوشت بچه به دست مادر است، سعادت او، شقاوت او، افکار او، عقاید او، اخلاق او، روحیات او در این بچه اثر می‌گذارد.

از این جهت می بینیم که دین مقدس اسلام از همان اولی که ازدواج می‌خواهد انجام بشود در انتخاب همسر، دستورهای تربیتی‌اش را از همانجا شروع کرده است. اول تشویق به ازدواج می کند. بی‌همسر نباشید که خودش مسئله‌ای است قرآن کریم دارد که «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»[[7]](#footnote-7) «ایّاما» جمع «ایّم»است. «ایّم» یعنی بی همسر، مرد بی‌همسر، زن بی‌همسر. آیه دستور می‌دهد که شما موظّفید بی همسرها را همسردار بسازید. «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ» ترس فقر، شما را از ازدواج باز ندارد. «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»[[8]](#footnote-8)؛ عالم صاحب دارد، شما خالق دارید، شما رازق دارید، اگر هم فعلاً تنگدستی دارند، مانع نشود از ازدواج، ازدواج بکنید؛ که خداوند از فضل خودش شما را به وسعت می رساند. رسول خدا می فرمود: «تَزَوَّجُوا وَ زَوِّجُوا الاْیِّمَ»[[9]](#footnote-9)؛ هم خودتان اتّخاذ همسر کنید، هم بی‌همسرها را هم، همسر بدهید. «مَا مِنْ بَيْتٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُعْمَرُ فِي الْإِسْلَامِ بِالنِّكَاحِ»[[10]](#footnote-10)؛

فرمود: هیچ خانه ای پیش خدا محبوب‌تر نیست ازآن خانه‌ای که درش ازدواج انجام بشود. نکاح اسلامی انجام بشود.

«وما مِنْ شی ءٍ أبغضُ إلی اللّهِ منْ بیتٍ یخرَبُ فِی الإسلامِ بالفُرقة»ِ[[11]](#footnote-11)، هیچ خانه‌ای هم پیش خدا مبغوض‌تر و منفور‌تر نیست از آن خانه‌ای که طلاق در آن خانه به وجود بیاید.

مردی آمد خدمت امام صادق علیه السلام امام فرمود: که تو زن داری؟ گفت: خیر، فرمود: که همین قدر به تو بگویم که دو رکعت نمازی که مرد یا زن همسردار بخواند، پیش خدا محبوب‌تر است از یک شبانه روز، شب زنده داری و روزه داری مرد بی همسر و زن بی همسر. دو رکعت نماز مرد و زن همسر دار بخوانند پیش خدا محبوب تر از یک شبانه روز شب زنده داری و روزه داری می باشد.

زنی آمد خدمت امام باقرعلیه السلام گفت: آقا من تصمیم دارم که تا آخر عمر ازدواج نکنم. فرمود: چرا؟ گفت: می‌خواهم به این ثواب برسم. پیش خودش معتقد بود که ترک لذّت در دنیا، ترک دنیا، ثواب دارد، این زاهد است و زهد دارد. فرمود: اگر این کار خوب بود فاطمه زهرا علیه السلام پیشقدم‌تر می‌شد؛ او سزاوارتر بود به اینکه به این ثواب عمل کند. فرمودند: که «شِرارُ مَوتاكُمُ العُزّابُ»[[12]](#footnote-12)؛ بدترین مرده‌های شما، بی همسر‌ها هستند. یکی از آقایان علما خدا رحمتشان کند، مردی که علاوه بر علم‌شان تقوا و ورع ایشان زیاد بود، همسرش فوت شده بود، آخر عمرش بود. در سن هشتاد سالگی، خودش گفت: برای من زن بگیرید. دیگران تعجب می‌کردند، حالا آقا در سن ۸۰ سالگی و فرمود: که من می‌خواهم مشمول این حدیث نشوم؛ این حدیث که فرموده «شِرارُ مَوتاكُمُ العُزّابُ».

می ترسم مرگ برسد و در حالی که همسر ندارم، بمیرم و جزء مرده های بد، حساب بشوم. «شِرارُ مَوتاكُمُ العُزّابُ»؛ لذا می فرمود: برای من زن بگیرید که مشمول این حدیث واقع نشوم. رسول خدا به آن مردی که در مسجد، علی الدّوام در مسجد بود، همه‌اش در حال عبادت بود. به او فرمود: که تو زن داری یا نه؟ گفت: ندارم. تمکن مالی داری که زن بگیری؟ گفت بله تمکن مالی هم دارم. فرمود: برو زن بگیر، اگر نگیری گنهکار حساب می‌شوی. تنها در مسجد نماز خواندن، این خیال نکن که ثوابی میبری، تو اگر زن نگیری پیش خدا گنهکار حساب می شوی.

و دوران حمل می‌رسد، وقتی که حامله شد زن، آنجا فرمودند: دوره اول جهاد زن است؛ زن دارد جهاد می کند. چون زنی آمد خدمت پیامبر اکرم گفت: یا رسول الله مسئله جهاد که ثواب بیشتری دارد مال مردها شده است، میروند در میدان‌های جنگ و مجاهده می‌کنند و به شربت شهادت می‌رسند، به درجه شهادت می رسند و شربت شهادت می نوشند و ما زنها محرومیم. آیا زنها هم بهره‌ای از جهاد دارند یا ندارند؟

فرمود: بله از آن وقتی که زن حمل برمیدارد بچه‌ای را در رحمش، تا از شیر باز بگیرد، در این مدت ثواب رزمنده‌ای را دارد که در راه خدا، جهاد با کفار می کند. اگر یک رزمنده ای، ۹ ماه مثلاً به اضافه ۲ سال که دوران شیرخوارگی است همه اش در میدان جنگ باشد، چقدر پیش خدا ثواب دارد؟ و این زنی هم از وقتی که حمل بر می دارد تا بچه را از شیر بگیرد، ثواب رزمنده‌ای در راه خدا دارد و اگر در این ایام هم بمیرد، ثواب شهید دارد. این دوران حملش. موعد رضاعش می رسد، شیرخوارگی، آن هم دشوارتر می‌شود، مرد وظیفه ای دارد، زن وظیفه ای دارد، باید تمام امکانات فراهم بشود، هم از لحاظ مرد، هم از لحاظ زن. این شیری که به بچه می دهد، چون شیر را گفته اند که وسیله انتقال است. یعنی انتقال می‌دهد تمام افکار و عقاید و اخلاق زن (مادر) را به فرزند منتقل می کند.

«فَاِنَّ اللَّبَنَ یَغْلِبُ الطَّباع»[[13]](#footnote-13) بر طبیعت و بر مزاج غالب می شود. «فِإِنَّ اللَّبَنَ یُعدی»[[14]](#footnote-14) سرایت می دهد؛ وسیله انتقال است. «فَإِنَّ اللَّبَنَ یَشِبُّ عَلَیْهِ»[[15]](#footnote-15) پایه‌اش با شیر درست می شود، ساختمان این بچه جسماً و روحاً با شیر درست میشود و این را هم خواندم در سالهای پیش که، بدترین و کشنده‌ترین سم‌ها بعد از سم اَفعی، آن سمی است که بر اثر عصبانیت در وجود آدم پیدا می شود. آدم که عصبانی شد، سمی در وجودش تولید می شود و به این سم پی برده‌اند از راه تجزیه عَرَقی که در بدنش می‌آید. عصبانی که شد عرقی می پوشاند بدن را، آن را تجزیه کرده اند دیدند سم تولید می شود در اثر عصبانیت در آن عرق. بعد نوشته بود، مادری در همان حال بچه‌اش را شیر داد، یعنی مادری عصبانی شده بود در حال عصبانیت که بدنش غرق در عرق بود، شیر داد بچه را، همان ساعت مرد. آن بچه را تجزیه کردند، معلوم شد در اثر همین بوده است که تولید سمّی که در عرق او بوده در اثر عصبانیت، منتقل می کند و لذا گفته‌اند علامتش این است که وقتی عصبانی شد انسان، احساس می کند ذائقه‌ُاش تلخ است، دهانش تلخ است، سوء هضم، بی اشتهایی به غذا، دوران سر، چه بسا حالت غش، درش عارض می شود.

اینها را دین اسلام در آنها دقت میکند که مراقب شیر باشید.از قرآن هم استفاده می کنیم این نکته را، در قصه حضرت موسی علیه السلام که می دانید وقتی حضرت موسی متولد شد، توی صندوق انداختند و به دامن فرعون افتاد و خُب بچه بود شیر می خواست کودک نوزاد، زنهای شیرده هم فراوان بودند در مصر، تمام آن زن هایی که بچه هایشان را کشته بودند. چون برای اینکه موسی به دنیا نیاد، همه زنهای حامله را یا شکم می‌دریدند یا بچه‌هایشان را می‌کشتند؛ شیرده زیاد بود. هرچه آوردند، نگرفت. هر زن شیرده آمد، حضرت موسی، کودک نوزاد نگرفت پستان او را، که قرآن می‌گوید «وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ»[[16]](#footnote-16) ما تحریم کردیم برموسی که نباید پستان بگیرد. این تحریمِ تکوینی است نه تشریعی. یعنی طبعاً در روحیه موسی این را قرار دادیم که هر زن شیرده آمد، پستان به دهانش می‌گذاشت، او رد می‌کرد، نمی‌گرفت، فریاد می‌کشید. چرا؟ چون همه آن زن ها، افسرده بودند، محزون بودند، بچه مرده بودند، یک زنی که با این حال بخواهد شیر بدهد به این طفل، این طفلی که میخواهد مبارز ساخته بشود و خدا می‌خواهد او را مجاهد بسازد، یک کسی که بتواند در مقابل فرعون با آن عظمت بایستد، بساط او را بر هم بچیند، این نمی شود از این شیرها، شیر بخورد. باید به دامن مادرش بیفتد؛ همان مادری که «أَوْحَيْنا إِلى‌ أُمِّ مُوسى‌ أَنْ أَرْضِعِيه»[[17]](#footnote-17) به او گفتیم «وَلَا تَخَافِی وَلَا تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ»[[18]](#footnote-18) به مادرش الهام کردیم که نترس، محزون نباش، غمگین نباش، امیدوار باش؛ من دوباره همین بچه‌ات را به دامنت برمی‌گردانم. این مادری که مورد الهام خدا قرار گرفته، مورد وحی خدا قرار گرفته، مادری که فرمان «وَلَا تَخَافِی وَلَا تَحْزَنِی» به او گفته‌اند، غمگین نباش، غصه‌نخور، مادری که چراغ امید در وجودش روشن کرده‌اند، «انّا رادُّوهُ الیکِ» این زن شیری دارد، شیر شهامت، شیر شجاعت، شیر امیدواری. این باید به این بچه شیر بدهد که وقتی این شیر را از این مادر خورد با یک عصا ایستاد، مقابل فرعون با آن عظمت، او می‌گفت «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»[[19]](#footnote-19) موسی هم میگفت بی خود حرف نزن. «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى »[[20]](#footnote-20) ربّ ما آن کسی است که خالق تو و خالق همه عالم و عالمیان است. او می گفت: «إِنِّي لَأَظُنُّکَ يا مُوسي‏ مَسْحُوراً»[[21]](#footnote-21) من گمان می‌کنم تو دیوانه‌ای، او هم می‌گفت: «إِنِّي لَأَظُنُّکَ يا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً»[[22]](#footnote-22) من هم گمان می کنم، تو از در حق رانده شده‌ای. او ایستاد در مقابل آن قدرت، برای اینکه شیری خورده بود که اتّکاء به منبع قدرت داشت. در قصه مرحوم شیخ انصاریرضوان الله علیه هم جریانی هست که ایشان وقتی می‌خواست برود به نجف، از وطن خودش برای ادامه تحصیلات؛ مادرش رضایت نمیداد، خیلی محبت به او داشت؛ بنا شد استخاره کنند، مادر هم راضی به استخاره شد، استخاره کردند، این آیه آمد. همین آیه «وَأَوْحَیْنَا إِلَی أُمِّ مُوسَی أَنْ أَرْضِعِیهِ»، آخرش «وَلَا تَخَافِی وَلَا تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ»؛ این آیه که آمد، رضایت داد و او رفت برای ادامه تحصیلاتش و آن مرد با عظمت و بزرگی که تألیفاتش در حوزه های علمیه، درسی است کتابهای او. وقتی به مادرش گفتند: خوشا به حال تو که فرزندی چنین داری مانند شیخ انصاری، او گفت: بله گوهر فرزند من پاک بوده، ولی من هم در تربیت او زحمت زیادی کشیدم، وقتی که حامله بودم، دررحم من بود، مراقب بودم یک لقمه شبهه‌ناک نخورم، نه‌تنها حرام نخورم تا حلال پیدا نمی‌کردم نمیخوردم. ولو دو شبانه‌روز هم گرسنه می‌ماندم تا این که لقمه‌ای که بدانم پاک است بخورم لقمه شبهه‌ناک در تمام این مدت نخوردم، هم دوران حمل، هم دوران شیرخوارگی. وقتی میخواستم شیر به او بدهم، بدون طهارت، بی‌وضو، هرگز پستان به دهان او نگذاشتم. چه بسا شب های سرد زمستان از خواب بیدار می‌شد، گریه می‌کرد، من از رختخواب بر می‌خواستم، می‌رفتم لب آبی که یخ زده بود، حالا دیگه مثل ما که همیشه آب گرم که نداشتن، آبی که یخ زده بود، یخ را می شکستم، وضو می‌گرفتم، می‌آمدم، پستان به دهان بچه‌ام می‌گذاشتم. وقتی این جور شیر دادن! اگر بمیرد، شهید است. این جور شیردادن است دیگر. بله این جور حامله است، آن زنی که به این کیفیت حمل بردارد و به این کیفیت شیر بدهد، او ثوابش مانند ثواب رزمنده‌ای است که در میدان جهاد مجاهده می‌کند و این مادر اگر چنانچه بمیرد در این موقع، بله این ثواب شهید دارد. اما نه حالا هر زنی، حالا به هر کیفیتی، غذا هر جور می‌خواهد، بخورد و هرجا می‌خواهد برود و هر صدا می‌خواهد بشنود و هر فیلم می‌خواهد ببیند، ببیند و حالا دیگر شیرها معلوم نیست چی هست، حالا غالباً مادرها شیر هم نمی‌دهند و شیر خشک از چه درست میشود، حالا نمی دانیم چی هست و حالا بر فرض شیرگاو باشد، مگر انسان باید گاو بشود؟ انسان باید شیر انسان بخورد که شرایط انسانی در آن پیدا بشود دیگه . خدا فرموده: مادر که انسان است، شیر بدهد به این انسان، که انسان بسازد، آن هم با آن افکار عالیه‌ای که خود دین، دستور می دهد.

لقمه‌ای کان نور افزود و کمال آن بود که آورده از کسب حلال[[23]](#footnote-23)

لقمه تخم است و بَرش اندیشه‌ها؛ آخه این لقمه یک میوه‌ای دارد؛ افکار، میوه‌ی این لقمه است. اگر این لقمه ناپاک باشد، افکار ناپاک است؛ اخلاق ناپاک است، نطفه‌ها، ناپاک میشود. چه توقع!

لقمه تخم است و برش اندیشه ها لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها

زاید از لقمه ی حلال اندر دهان میل خدمت عزم سوی آن جهان[[24]](#footnote-24)

اگر لقمه‌ها پاک بود، حلال بود، انسانها خدمتگزار می شدند؛ میل به خدمت درشان پیدا می شد و به هم محبت می کردند. صفا داشتند، اینطور نبود که سر هم بخواهند کلاه بگذارند. همه دلشان می خواهد هی گول بزنند، هی فریب بدهند، منافع شخصی خودشان تأمین بشود. این لقمه ها اثر می‌گذارد. این شیرها اثر دارد.

زاید از لقمه ی حلال اندر دهان میل خدمت عزم سوی آن جهان

این لقمه ها اگر پاک شد، هم به هم خدمتگزارند، باصفا هستند، با محبت‌اند، هم آخرت‌گرا هستند، خدا دوست‌اند، برای آخرتشان کار می‌کنند. لقمه‌ها که ناپاک شد، هم با هم دشمن‌اند، عداوت به هم دارند، به سر و کله هم می‌پرند و همین که آخرت هم فراموش‌شان می‌شود. همه‌اش دنبال همین دنیا، شکم پاره می‌کنند برای این دنیا، سرمیشکنند برای این دنیا، اینها نتیجه لقمه های غیر حلال است.

زاید از لقمه‌ی حلال ای مه حضور در دل پاک تو و در دیده نور[[25]](#footnote-25)

اگر حلال بود، هم چشمت پرفروغ می‌شود؛ جمال حق می بینی، هم قلبت تابناک می شود، حقایق را درک می‌کنی.

حالا می‌رسیم به این آیه که خواندیم که «لاتَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاق»[[26]](#footnote-26) به خاطر فقر و تنگدستی، بچه ها را نکُشید. قرآن نشان می‌دهد یکی از عادات زشتی که اعراب جاهلی داشتند، مسئله بچه‌کشی بود، روی جهالت. این انسانی که فطرتاً گفتیم محبت به اولاد دارد طبعاً، چطور می‌شود در اثر تربیت های غلط و اوهام و خرافات، جوری میشود که این محبت طبیعی، مبدل می‌شود به دشمنی که بکشد بچه را. حیوان، بچه خودش را رعایت میکند، حفظ می کند، چه می شود که این انسان محبت طبیعیش از بین می‌رود و حاضر می‌شود، پیوند قلب خودش را بکشد. راجع به دختر کشی که صریح داریم در قرآن در سوره نحل «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ»[[27]](#footnote-27) وقتی به یکی خبر می رسید که زنت دختر آورده، چنان دگرگون می‌شد، چهره‌اش سیاه می‌شد، از شدت ناراحتی، «كَظِيمٌ» میشد، یعنی پر از خشم و غضب می شد، که می‌خواست منفجر بشود. بعد از میان مردم متواری می شد «يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ» [[28]](#footnote-28)بس که خجالت می‌کشید، توی مردم نمی‌نشست، فکر می‌‌کرد چه کنم حالا؟ برایم دختر آمده. «أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ»[[29]](#footnote-29) بپذیرم این ننگ را، نگهش بدارم؟ یا زیر خاکش کنم؟ زیر خاک می‌کرد، بعد هم مانند قهرمانی که در جنگ فاتح شده، توی مردم می‌آمد، سینه جلو میداد، بادی به غبغب می‌افکند و قدم‌های بلند برمیداشت؛ یعنی منم آن قهرمانی که بله، برای غیرت و حمیّت، دخترم را زنده به گور کردم. قرآن می فرماید « أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»[[30]](#footnote-30) متوجه باشید!! بد داوری می‌کردند، بد‌تربیتی بود؛ راجع به دختر. حالا این آیه مطلق فرزند کشتن بود، هم پسر، هم دختر می‌کشتند. «لاتَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ»[[31]](#footnote-31) برای فقر، نکند کمبود مواد غذایی پیش بیاید، مگر در دنیای فعلی امروز نیست؟ مگر دنیای متمدن این کار را نمی‌کند؟ حالا آن قرن جاهلیت، زمان جاهلیت بوده، حالا قرن بیستم است و عصر مشعشع و عصر طلایی و تسخیر فضا و اینها دیگر حالا فرزند کشی نیست؟ تحت عناوینی جنین را سقط نمی‌کنند؟ سقط جنین این قتل نیست؟ قتل اولاد نیست سقط جنین؟ که قرآن می‌گوید «لاتَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ» کورتاژ میکنند. این قتل اولاد نیست؟ تحت عناوینی ادلّه‌ای می‌آورند که برای اینکه توجیه کنند این گناه را، خوب یک قسمت عمده‌اش همین است، کمبود مواد غذایی، ترس از این «املاق» است دیگر؛ همین که قرآن می‌گوید «مِنْ إِمْلاق» ؛کمبود مواد غذایی. می‌گویند جمعیت زیاد می‌شود، مواد غذایی کم می‌آید؛ مگر خدا در عالم نیست، چرت می‌زند مگر؟ مگر خوابش برده؟ او نمی داند چی آفریده؟ «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»[[32]](#footnote-32) او نمی‌داند که چقدر خلق کرده و این شکم‌ها چه می خواهند؟ او نمی‌داند؟ او می‌گوید از ترس املاق، بچه‌ها را نکشید. مواد غذایی، رازقش من هستم، بوجود آورنده‌اش من هستم. بله این حساب، اگر بدبختی به وجود آمده درمیان بشر امروز، حساب زیادی جمعیت نیست! ضعف مدیریت در گردانندگان چرخ های جوامع بشری است. تبذیر و اسراف است، اسراف است و تبذیر و تجمل خواهی، اینها بدبخت کرده بشر را و چون خود گردانندگان در دنیا در جوامع بشری اینها خودشان مسرفند، تبذیرکارند، اسراف کارند، تجمل خواهند و نمی‌توانند جلوی اسراف و تبذیرِ دیگران بگیرند. قهراً موازنه اقتصادی به هم می‌خورد، طبقات فاصله از هم می‌گیرند. یکی از زیادی پول دیوانه است نمی‌داند چجور خرجش کند! آن یکی از نبود پول بیچاره است، چه خاکی به سر کند. این تبذیر و اسراف‌هاست. خدا می‌گوید: من مسرف را دوست ندارم «إِنَّ اَللَّهَ لا يُحِبُّ اَلْمُسْرِفِينَ»[[33]](#footnote-33) اگر اسراف کار باشید راه به شما نمی‌دهم، مبغوض من هستید، زندگی بر شما تلخ می‌کنم، اگر مسرف باشید. «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»[[34]](#footnote-34) تبذیرکارها، این‌ها که ریخت و پاش‌های بی‌حساب می‌کنند؛ اینها برادران شیاطین‌اند. شیطان برای بشر دشمن است، اینها هم راه دشمن را باز می‌کنند. «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» آنچه بشر را به بدبختی کشیده، اسراف و تبذیر و تجمّل است و این همه طبقات از هم فاصله گرفته‌اند و به هم نمی‌رسند. یکی برای صدتومانش، گیر است و یکی صد هزار تومنی‌ها را همین جور پخش می‌کند در فضا. پس آن‌ها که مبذّر هستند، مسرف هستند، قرآن می‌گوید اینها دارند خطا به وجود می‌آورند و فساد به وجود می‌آورند، نه زیادی جمعیت، زیادی جمعیت را من خودم ساخته‌ام، رازق هم من هستم. «نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ»[[35]](#footnote-35) « نَرْزُقُکُمْ وَ إِیّاهُمْ »[[36]](#footnote-36) «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»[[37]](#footnote-37) « إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا »[[38]](#footnote-38).

پس خلاصه آنچه اسلام گفته است، ما عمل نمی‌کنیم. او می‌گوید: مسرف نباشید ما مسرفیم. او می‌گوید: اولاد را نکشید ما می‌کشیم!

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»[[39]](#footnote-39) وقتی که از قرآن من، شما اعراض کردید هرچه تقلّا و تلاش کنید نمی‌توانید شما، زندگی نکبت‌بار خواهید داشت. من بنایم براین است، کسانی که با ذکر من مخالفت کنند، با قرآنِ من مبارزه کنند، خودم زندگی را برایشان تلخ می‌کنم. با داشتن پول فراوان هم، بدبختی دارند، گرفتاری دارند.

حالا یک روایتی که، دو سه روایت عرض میکنم اینجا، که میفرماید در مورد همان والدین که حقوق متقابل دارند، «رَحِمَ اَللَّهُ مَنْ أَعَانَ وَلَدَهُ عَلَى بِرِّهِ»[[40]](#footnote-40) خدا رحمت کند آن پدری که فرزند خودش را بر احسان خودش یاری کند، کاری کند که فرزند محسن بشود گفتند چه کار کند یا رسول الله فرمود «يَقْبَلُ مَيْسُورَهُ»[[41]](#footnote-41) فرزند شما کار کوچکی که انجام داده باشد، از او بپذیرید و از او تشکر کنید. «وَ يَتَجَاوَزُ عَنْ مَعْسُورِهِ»[[42]](#footnote-42) اگر کار دشواری نتوانست انجام بدهد، توبیخش نکنید و به کار دشوار وادارش نکنید. کار اندکش را تشکر کنید، ازکار دشوار، شما، تحمیل نکنید. « حَقُّ اَلْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ »[[43]](#footnote-43) حقی که فرزند بر عهده پدر دارد «أَنْ يَسْتَفْرِهَ أُمَّهُ »[[44]](#footnote-44) اینکه درباره مادر آن بچه، نیکی کند. چون بچه وقتی دید، پدر به مادرش احترام می‌کند، محبتش به پدر بیشتر می‌شود. اگر دید مادر را اذیت میکند، خوب بچه هم به او خشمگین می‌شود «أن أَنْ يَسْتَفْرِهَ أُمَّهُ وَ يَسْتَحْسِنَ اِسْمَهُ» [[45]](#footnote-45)، اسمش را نیکو قرار دهد. «وَ يُعَلِّمَهُ كِتَابَ اَللَّهِ» [[46]](#footnote-46) قرآن را یادش بدهد، تعالیم دینی را یادش بدهد، در درجه اول او را با قرآن مأنوس کند. فرمود: وقتی که معلم حالا یا پدر یاغیر پدر،گفت: بسم الله به بچه یاد داد، همین که او گفت بسم الله، خداوند هم معلم را، هم والدین آن بچه را، می‌آمرزد با یک بسم الله.

امام حسین علیه السلام یکی از فرزندانش را به مکتب گذاشت، البته خودشان معلم همه چیز هستند، اما برای تشویق است. برای این که به دیگران هم بفهماند از مکتب و مکتب‌دار و معلم،آموزگار همیشه تشویق داشته باشید. پیش مکتب عبدالرحمان سلمی گذاشت او سوره حمد یادش داد، وقتی بچه آمد پیش پدر، سوره حمد را خواند، امام حسین علیه السلام فراوان جایزه داد به آن معلم، زیاد از جمله دهان او را پر از دُرکرد، چند تا درّ به دهانش گذاشت. حالا گذشته از اینکه لباس‌هایی داد و پول فراوان داد، دهانش را هم پر از دُر کرد. به طوری که مردم تعجب کردند، آقا یک سوره حمد یاد دادن، که این مقدار حالا نمیخواست! فرمود: این «وَاَیْنَ یَقَعُ هذا مِنْ عَطائِهِ»[[47]](#footnote-47) کار من کجا و کار او کجا، کار او تعلیم قرآن است. من پول دادم، پول دادن من، کجا به پای تعلیم قرآن او می‌رسد!! حالا تشویق کنند که شما هم بچه های خود را مراقب باشید، به جلسات ببرید بچه ها را، به مساجد ببرید، تنها پدرها فقط مقیّد خودشان نباشند که در جلسات شرکت کنند، بچه ها را هم ببرند که این بچه‌ها به گوششان بخورد آیات قرآن، روایات معصومین.

فرمودند «بادِرُوا أولادََكُم بِالحَديثِ قَبلَ أن يَسبِقَكُم إلَيهِمُ المُرجِئَةُ»[[48]](#footnote-48) قبل از اینکه مخالفین بیایند و ذهن فرزندان شما را آلوده کنند، خودتان سبقت بگیرید، ذهنشان را پر کنید از تعلیمات الهی و آسمانی. پس این مربوط به حقوق متقابل بین والدین و اولاد.

حالا برای ما، پدر روحانی مسلماً از پدر جسمانی محترم‌تر و حقّ بیشتری دارد. پدر روحانی ما، ولی عصر ارواحنا فداه است. حق پدر جسمانی، مادر جسمانی ضایع بشود عاقیم، اگر ما نسبت به ولی عصر ارواحنافداه هم بخواهیم اداء حقوق نکنیم و رعایت نکنیم جانب او را مسلماً عاقیم و عاق بودن ما نسبت به او، خیلی برای ما فساد دارد و خطراتی دارد در دنیا و برزخ و محشردیگر.

فرمودند: من سرّ کسی که دوست دارد که از اصحاب حضرت مهدیعلیه السلام باشد؛ «فَـلْـیَنْتَظِرْ وَ الْیَعْمَلْ بِالْوَرَعِ»[[49]](#footnote-49) انتظار داشته باشد، انتظار هم باوَرَع است و محاسن اخلاق. بکوشید که پرهیزکار باشید حرام کار و حرام خوار نباشید، این انتظار است. یعنی خودشان فرموده‌اند: «وَ الْیَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مَحاسِنِ الْاَخْلاق وَ هُوَ مُنْتَظِرٌ»[[50]](#footnote-50) اگر اهل «وَرَعَ»[[51]](#footnote-51) بود و پرهیزکار بود و از حرام خوردن و حرام کارکردن پرهیز کرد؛ این منتظر است. اگر این آدم بمیرد و هنوز حضرت مهدی ظهور نکرده در ردیف کسانی حساب می‌شود که در رکابش مجاهده کرده‌اند. اگر بمیرد قبل از ظهور حضرت مهدی در زمره اصحاب او حساب میشود. لذا نسبت به اعمال و اخلاقی که ما داریم، حتی به والدین و اولاد هم که ارتباط داریم، باز امام زمان توجه دارد. نقل شده یکی از آقایان صلحا و علما نقل می کند، در نجف مردی بود، جوانی بود که شغل سلمانی ظاهراً داشت، این پدرِپیری داشت، خیلی مراقب پدرش بود، همیشه در خدمت پدر بود که حتی او را به دوش می‌گرفت، برای قضای حاجت می‌برد، خودش آب می برد آنجا، بعد بیرون می‌ایستاد تا او بیاید، دوباره به دوش میگرفت و به مکانش میرساند. فقط هفته ای یک شب، از پدر اجازه گرفته بود که به مسجد سهله برود. هفته ای یک شب، شب های چهارشنبه، برای اینکه خدمت امام عصر ارواحنا فداه عرض ادب بیشتر کند، فقط هفته ای یک شب می رفت. بقیه ی شب‌ها پیش پدر بود تا بعد از مدتی دیدند، آن یک شب هم نمی رود و هر شب پیش پدر است. از او سوال کردند تو که هر هفته یک شب می رفتی، چطور نمیروی؟ گفت من چهل شب، چهارشنبه ها رفتم برای مسجدسهله و شب چهارشنبه آخر بود، یه قدری تاخیر شد رفتن من، تا مغرب شد، راه افتادم و هوا هم تاریک بود و من ترس هم داشتم در بیابان؛ ولی چون آخرین شبم بود دیگه نمی‌شد تعطیل کنم؛ رفتم. یک ثلث راه مانده بود که برسم به مسجد سهله کم کم ماه هم طالع شد و یک قدری هوا روشن شد، دیدم یک مردی از دور سوار بر اسب می‌آید، من پیش خودم فکر کردم حالا این راهزنی است و حالا حتماً مرا خواهد لخت کرد. نزدیک که رسید دیدم سلام کرد به من و با زبان عربی محلی به من فرمود: که کجا می‌روی؟ گفتم مسجد سهله می روم. بعد گفت: که چیز خوردنی هست پیشت؟ گفتم: خیر! گفت: دست در جیبت کن. گفتم: من خودم به جیبم آشناتر هستم، نه چیزی همراهم نیست. گفت: چرا دست در جیبت کن، من دست در جیبم کردم دیدم یک مقدار کشمش برای بچه‌ام خریده بودم یادم رفته بود که به او بدهم در جیبم مانده بود! تعجب کردم چطور از جیب من باخبر است! بعد به من سه مرتبه فرمود: که «اوصيك بالعود! اوصيك بالعود! اوصيك بالعود!»[[52]](#footnote-52) همین را گفت و از نظرم ناپدید شد. من متوجه شدم که این آخرین شب چهارشنبه که برای دیدار حضرت ولیعصر می‌رفتم به هدف رسیده‌ام، ولی به این مقدار، دیگه بیش از این، من حظّی نداشتم. معلوم شد که امام زمان، راضی نیست من پدر را در این شب هم ترک کنم. یعنی او گفته است اگر می خواهی با من در رابطه باشی، پدر را مراعات کن. «اوصيك بالعود!» کلمه «العود» در لسان عربیِ محلی یعنی پدر پیر. یعنی پدرپیرت را مراقب باش. این بود که من از آن شب به بعد هم دیگر نرفتم به مسجد سهله. چون فهمیدم رضای او پیش پدر ماندن است که عبادت من فعلاً همین است که پدر را رعایت کنم.

که خلاصه این درسی به ما می‌دهد که هر کسی می‌خواهد منتظر من باشد و رابطه‌اش با من محکم باشد به اعمال خودش برسد، ببیند وظیفه اش چیست، هر کسی در هر شرایطی وظیفه خاصی دارد، عبادتش همان است. پدر پیر اگر بیدار شد و این در حال نماز شب است مثلاً، او بیدار شده چیزی می‌خواهد عبادتش همین است که نماز را ترک کند، نماز را رها کند و برود سراغ او، ناراحت هم نباشد، حالا در دلش هی غر بزند که نگذاشتی مثلاً نماز شبم را بخوانم خیر!! عبادتش همین است. آنچه خدا از او میخواهد همین است مادر پیر، پدر پیر، اولادی که میخواهد صالح بپروراند اینها عبادت‌ها است نه فقط نماز خواندن و روزه گرفتن و عمره رفتن و وقت حج به مکه رفتن و اینها نیست، هر که تشخیص بدهد در این شرایط وظیفه من چیست.

که خدا انشالله به همه ما به امید فرج امام عصر ارواحنا فداه توفیق عمل و ورع به ما عنایت بفرماید.

همه ما را در زمره منتظرین واقعی حضرت محسوب بفرماید.

حسن عاقبت به همه ما عنایت بکند صلوات ختم بفرمایید.

1. .سوره انعام، آیه 151. [↑](#footnote-ref-1)
2. .سوره تغابن، ایه 15 [↑](#footnote-ref-2)
3. .سوره تغابن، آیه14. [↑](#footnote-ref-3)
4. .الکافی، جلد6،باب حق الاولاد، ص48. [↑](#footnote-ref-4)
5. .شرح الاصول الکافی، مولی محمد صالح المازندرانی، جلد 11،ص 455 [↑](#footnote-ref-5)
6. .پیشانی [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره نور، آیه32. [↑](#footnote-ref-7)
8. . همان [↑](#footnote-ref-8)
9. . وسائل الشیعه الاسلامی)، حرعاملی، جلد14، ص 5. [↑](#footnote-ref-9)
10. . همان [↑](#footnote-ref-10)
11. . وسائل الشیعه الاسلامی)، حرعاملی، جلد14، ص 5. [↑](#footnote-ref-11)
12. . روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ص374 و بحار الانوار الجامعه لدرراخبار الائمه الاطهار(علیهم السلام)،محمد باقر مجلسی،جلد100، ص 220 [↑](#footnote-ref-12)
13. . الکافی، کلینی، جلد6، ص43 [↑](#footnote-ref-13)
14. .همان. [↑](#footnote-ref-14)
15. .بحار الانوار.محمدباقر المجلسی،جلد100،ص 324. [↑](#footnote-ref-15)
16. .سوره القصص، آیه 12 [↑](#footnote-ref-16)
17. .سوره قصص، آیه7. [↑](#footnote-ref-17)
18. .همان. [↑](#footnote-ref-18)
19. .سوره نازعات، آیه 24. [↑](#footnote-ref-19)
20. .سوره طه، آیه50. [↑](#footnote-ref-20)
21. .سوره الاسراء، آیه101. [↑](#footnote-ref-21)
22. .سوره السراء، آیه102. [↑](#footnote-ref-22)
23. .مثنوی معنوی، دفتراول، بخش88. [↑](#footnote-ref-23)
24. .همان [↑](#footnote-ref-24)
25. .مثنوی معنوی، دفتراول، بخش88. [↑](#footnote-ref-25)
26. .سوره انعام، آیه 151. [↑](#footnote-ref-26)
27. .سوره نحل، آیه 58 [↑](#footnote-ref-27)
28. .سوره نحل،آیه59. [↑](#footnote-ref-28)
29. .همان. [↑](#footnote-ref-29)
30. .همان. [↑](#footnote-ref-30)
31. .سوره انعام،آیه 151. [↑](#footnote-ref-31)
32. .سوره زمر، آیه36. [↑](#footnote-ref-32)
33. . وسائل الشیعه(الاسلامیه)، الحر العاملی، جلد8، ص366 [↑](#footnote-ref-33)
34. . سوره الاسراء، آیه 27. [↑](#footnote-ref-34)
35. .سوره اسرا،آیه 31. [↑](#footnote-ref-35)
36. .سوره انعام، آیه 151. [↑](#footnote-ref-36)
37. . سوره زمر، آیه36. [↑](#footnote-ref-37)
38. . سوره اسرا،آیه 31. [↑](#footnote-ref-38)
39. .سوره طه، آیه124. [↑](#footnote-ref-39)
40. .الکافی، کلینی، جلد6،ص50. [↑](#footnote-ref-40)
41. .همان. [↑](#footnote-ref-41)
42. .همان. [↑](#footnote-ref-42)
43. .الکافی، کلینی، جلد6،ص48. [↑](#footnote-ref-43)
44. .همان [↑](#footnote-ref-44)
45. .همان [↑](#footnote-ref-45)
46. .همان [↑](#footnote-ref-46)
47. .مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، جلد3.ص222 [↑](#footnote-ref-47)
48. . الکافی،کلینی، جلد6، ص47. [↑](#footnote-ref-48)
49. .کتاب الغیبه، محمد بن ابراهیم النعمانی، جلد1، ص 205 [↑](#footnote-ref-49)
50. .همان. [↑](#footnote-ref-50)
51. .پرهیزگاری، تقوا. [↑](#footnote-ref-51)
52. .بحار النوار.محمد باقر المجلسی،جلد53، ص245 [↑](#footnote-ref-52)